

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که از این آیه شریفه «و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكه»^[1] آیا می‌توان حرمت اهدای عضوی از اعضا را استفاده کرد یا خیر؟ نتیجه بحث این شد که دو احتمال در معنای تهلکه و هلاکت وجود دارد:

1. ما اگر این هلاکت و تهلکه را یک معنای عام کنیم و بگوئیم مفهومش روشن است هم هلاکت تام را شامل می‌شود و هم هلاکت ناقص، اینجا می‌شود به این آیه تمسک کرد. لذا کسی که یک کلیه خودش را می‌دهد یا یک چشم خودش را می‌دهد، یک هلاکت ناقصه برای خودش ایجاد کرده، البته این لو خلی و طبعه عنوان هلاکت را دارد، لیکن گاهی اوقات یک کلیه را برای یک امر اهم می‌دهد تا دیگری را نجات بدهد؛ یعنی ممکن است روی این مبنا بگوئیم لو خلی و طبعه به استناد به این آیه حرام است؛ چون اینجا هلاکت مائی برایش ایجاد می‌شود، اما چون یک غرض اهمی در کار است با او تراحم می‌کند و اشکالی ندارد. طبق این بیان اگر کسی همین‌طوری بخواهد یک کلیه یا عضوی از اعضای بدنش را دریاورد یا جدا کند و دور بیندازد این کار حرامی کرده است.

2. اگر بگوئیم این هلاکت انصراف به هلاکت تام دارد که به نظر ما این استظهار در این آیه قوی است (یعنی «لا تلقوا بأيديكم الى التهلكه»، این هلاکت انصراف به هلاکت تام دارد، مواردی هم که در روایات به آن استشهاد شده عمدتاً همین هلاکت تام ملاک است)، یا این‌که اگر کسی گفت این مفهومش مردد بین اقل و اکثر است، بالأخره نمی‌دانیم آیا هلاکت فقط هلاکت تام است «و هو الاقل»، یا اعم از تام و ناقص است «و هو الاكثر»، اینجا قدر متیقن همین اقل است. در این صورت آیه شریفه از امکان استدلال در ما نحن فیه خارج شده و نمی‌شود در ما نحن فیه به این آیه شریفه بر حرمت اهدای عضوی از اعضا استدلال کرد. این مطلب درباره اهدای عضو است که اگر بخواهیم برای عضوی از اعضا به این آیه استدلال کنیم با بحث‌های مفصلی که اینجا داشتیم نتیجه همین است که بیان شد.

بررسی استدلال به آیه تهلکه بر حرمت خودکشی

پرسش دیگری که در مورد این آیه مطرح می‌شود آن است که آیا از این آیه برای حرمت انتحار و خودکشی می‌شود استفاده کرد یا نه؟ وقتی ما هلاکت را تام قرار دادیم، خودکشی یکی از مصادیق هلاکت تامه است؛ یعنی به این آیه می‌شود استدلال کرد که اگر انسان خودش را حتی در معرض خودکشی قرار بدهد این هم حرام است. انتحار در اسلام حرام است، خودکشی حرام است؛ یعنی در اسلام همان‌طوری که قتل نفس دیگری حرام است قتل نفس خود انسان هم حرام است.

البته اگر کسی در اینجا به قاعده سلطنت تمسک کرده و بگوید انسان بر مجموع جان و جسم خودش سلطنت دارد، در پاسخ

می‌گویم چنین نبوده و نمی‌تواند بگوید جان خودم هست و می‌خواهم آن را از دست بدهم به کسی چه ارتباطی دارد؟! زیرا چنین سلطنتی برای او تشریع نشده است.

برخی از صاحب جواهر(قده) نقل کردند که ایشان گفته به این آیه نمی‌توانیم استدلال کنیم بر این‌که کسی که می‌خواهد سم بخورد و خودش را بکشد؛ زیرا آیه در معرض هلاکت قرار دادن را حرام کرده اما برای نفس انتحار که کسی سم بخورد و خودش را بکشد، دلیلی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که به اولویت قطعی می‌شود اینجا استدلال کرد که اگر کسی خودش را در معرض هلاکت قرار بدهد حرام است این به طریق اولی اهلاك نفسش حرام است.

نکته دیگر آن‌که؛ اینجا از جاهایی است که بین عرف و عقلا و شارع فرقی وجود ندارد؛ یعنی عقل نمی‌گوید که انسان بر خودش سلطنت دارد، هیچ عقلی نمی‌گوید که انسان می‌تواند خودش را از بین ببرد! هیچ منبعی از منابع، سلطنت انسان بر جان خودش را که بتواند خودش را از بین ببرد قائل نیست. یک چیزهایی امروز در غرب راه افتاده به نام آتانازی؛ یعنی مرگ شیرین که یک کسی که سرطان دارد، کسی که امراض لاعلاج و صعب العلاج دارد زندگی برایش خیلی حرجی است، او را با یک آمپول و دارویی از بین می‌برند که از آن تعبیر به آتانازی یا مرگ راحت می‌کنند که بحث دیگری است و در ذیل همین مطرح می‌کنم، ولی با قطع نظر از آن، یک آدم سالم را کدام عقل می‌تواند بگوید خودت را از بین ببر، خودکشی یک قبح عقلی ذاتی دارد و «مما يستقل به العقل» است که عقل قبیح می‌داند و هیچ تردیدی هم در این ندارد، شرع هم حرام می‌داند.

نکته دیگر آن‌که؛ از جاهایی که نمی‌شود گفت ارشادی است همین است، ما آیه دیگری هم در سوره نساء داریم که «لا تقتلوا انفسکم»^[2] که آن را هم اشاره می‌کنم، اگر دین گفت: «لا تلقوا بايديکم إلى التهلكه» یا «لا تقتلوا انفسکم»، بعد بگوئیم عقل هم کاملاً «يستقل بهذا الحكم»؛ یعنی عقل هم می‌گوید قتل نفس جایز نیست، بعد بگوئیم این «لا تقتلوا» ارشادی است؛ نه، اگر کسی خودکشی کرد در بعضی از روایات داریم «من قتل نفسه متعمداً» این خلود در نار پیدا می‌کند؛ یعنی یک حکم مولوی بسیار شدید را مخالفت کرده است و حفظ جان واجب است. لذا کسی که انتحار می‌کند مرتکب بزرگترین کبیره شده؛ زیرا یکی از بزرگ‌ترین کبائر قتل النفس است.

بنابراین ملازمه ندارد اگر عقل یک چیزی را کاملاً درک کرد و اگر شرع هم گفت، حتماً ارشادی بشود، بلکه ممکن است آن حکم مولوی باشد. نکته دیگر آن که خوف را در آنجایی که قطعی باشد عقلاً قبول می‌کنند، ظنی هم باشد عقلاً قبول می‌کنند اما در جایی که مشکوک یا احتمالی باشد معلوم نیست عقلاً قبول کنند.

بنابراین شارع می‌گوید: مجرد این‌که خودت را در معرض هلاکت قرار دادی مخالفت با من کردی، هرچند به قتل هم نرسد. آن به عنوان حکمی است که نمی‌گوئیم مقدمی است، بلکه می‌گوییم عنوان طریقی دارد؛ یعنی اگر آن حکم دیگر آمد و موضوع دیگر آمد غلبه بر آن پیدا می‌کند.

لذا یک وقتی هست که یک عملی غیری محض است؛ یعنی ثواب و عقاب بر آن ذو المقدمه مترتب می‌شود و خودش ثواب و عقابی ندارد، یک وقت هم طریقی است که ممکن است با نفسی هم جمع بشود اما غیری نیست، نفسی یک طریقی داریم و یک غیر طریقی داریم که مسئله ثواب و عقاب ممکن است در هر دوی مطرح باشد.

بنابراین به آیه «لا تلقوا بايديکم إلى التهلكه» برای حرمت تعقیم، حرمت اهدای عضو، حرمت انتحار و خودکشی استدلال شده است.

برای حرمت خودکشی هم آیات دیگری داریم، مانند آیه 29 سوره نساء، «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منہم و لا تقتلوا انفسکم إن الله کان بکم رحیماً»؛ خودتان را نکشید، این یک احتمال است و ظاهرش این است که قتل نفس انجام ندهید. لذا «لا تقتلوا انفسکم» ظهور در این دارد که کشتن نفس و انتحار و خودکشی حرام است.

البته برخی احتمال دادند که اینجا مجاز در حذف باشد؛ یعنی «لا تقتلوا انفس غیرکم»؛ چون آن طرف دارد «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل»؛ یعنی اموال دیگران را از طریق باطل نخورید. لذا این «انفسکم» هم یعنی «انفس غیرکم». برخی گفتند این مجاز در حذف است و برخی گفتند مجاز در کلمه است، «لا تقتلوا اهل ملتکم اهل دینکم»، برخی هم مسئله مجاز در اسناد را مطرح کردند اما ظاهر آیه این است که آیه خود نفس را می‌گوید: «لا تقتلوا انفسکم».

در نتیجه از آیه به خوبی استفاده می‌شود که قتل نفس حرام است، اما اگر گفتیم آیه می‌گوید قتل نفس دیگری حرام است آن وقت نمی‌توانیم بگوئیم ملازمه دارد که قتل نفس خودمان هم حرام است؛ یعنی نمی‌توانیم بگوئیم پس به قیاس مساوات یا قیاس اولویت کشتن خودتان هم حرام است، هیچ ملازمه‌ای ندارد، اما اگر ظاهر آیه را گرفتیم، خودتان را نکشید، این می‌شود یکی از ادله حرمت انتحار. روایات متعدد هم در این باره وارد شده است.

مباحث مطرح در مسئله خودکشی

در مورد انتحار چند بحث داریم: یک بحث این است که آیا خودکشی مطلقاً حرام است؟ یعنی از این آیات استفاده کنیم که خودکشی مطلقاً حرام است، یا این که نه، ممکن است در بعضی از شرایط خودکشی مانعی نداشته باشد؛ در قضیه داعش برخی از رزمندگان و مدافعان حرم سؤال کردند که آن لحظاتی که ما یقین داریم اسیر داعش می‌شویم و داعش هم آن زمان بچه‌ها و فرزندان رزمندگان را مثله می‌کرد، پرسیده بودند که آیا می‌شود خودمان را از بین ببریم یا نه؟

یا همین مسئله آتانازی که امروز در دنیا رایج شده، افرادی که سرطان دارند و قابل علاج نیستند، امراض خیلی شدید دارند، هیچ احتمال این که اینها خوب بشوند داده نمی‌شود، مراجعه می‌کنند به یک مراکز و آنها را با دادن یک قرص‌هایی و یا تزریق آمپول‌هایی اینها را از بین می‌برند. نوع دیگرش کسانی هستند که مرگ مغزی شدند و قلبشان کار می‌کند و مغز کار نمی‌کند، این دستگاه‌های اکسیژن را که بردارند کار تمام می‌شود، این خیلی مورد سؤال واقع می‌شود و این هم یک نوع از آتانازی است.

آیا ولیّ اینها می‌تواند به دکتر بگوید این دستگاه را بردار و ما باید روزی ده میلیون پول این دستگاه‌ها را بدهیم، یا این هم کشتن به حساب می‌آید؟ اگر یک کسی خودش دستگاه را می‌تواند از خودش جدا کند، آیا می‌تواند این کار را انجام بدهد یا نه؟ البته در همین آتانازی شقوق مختلفی ذکر شده، گاهی اوقات خود مریض این کار را انجام می‌دهد و خودش قرص می‌خورد، این خودکشی است، گاهی اوقات به دکتر می‌گوید تو این آمپول را به من بزن، این هم خودکشی است با اجازه خودش و رضایت خودش، در قطع این دستگاه‌ها هم مسئله همین‌طور است، آیا چنین مواردی می‌توانیم بگوئیم از این آیه «لا تقتلوا انفسکم» این حرمت مطلق استفاده می‌شود یا این که قیدی دارد؟

در همین آیه 29 سوره نساء بعد از اینکه می‌فرماید: «و لا تقتلوا انفسکم إن الله کان بکم رحیماً»، می‌فرماید: «و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف نصلیه ناراً». در مورد «ذلک» در عبارت «یفعل ذلک» دو احتمال وجود دارد:

1. یک احتمال آن است که به مجموع آیه قبل بخورد که «ذلک» یعنی اگر کسی اکل مال به باطل کند یا خودش را بکشد.

2. احتمال دوم این است که «ذلک» فقط به همین «لا تقتلوا انفسکم» بخورد؛ چون این عنوان عدوان و ظلم راجع به اکل مال به باطل معنا ندارد، خود اکل به باطل ظلم است و آن به ظلم و غیر ظلم تقسیم نمی‌شود. اگر شما با یک بیع، یک اجاره، یک سبب صحیحی مالی به دست آوردید این می‌شود «تجارة عن تراض»، اگر سبب صحیح نبود با ربا یا دزدی کسی مالی را به دست آورد می‌شود اکل مال به باطل، منتهی اکل مال به باطل «لا ینقسم بالظلم و العدوان»، بلکه این خودش مصداق ظلم است.

پس این قرینه می‌شود بر این که «ذلک» فقط می‌خورد به «لا تقتلوا... و من یفعل ذلک عدواناً ظلماً»؛ یک کسی که قتل خودش را عدواناً و ظلماً انجام بدهد، «فسوف نصلیه ناراً»؛ ما او را داخل در جهنم می‌کنیم. نکته‌ای پیرامون حکم قتل برای مرتد

یک وقتی کسی درباره حکم مرتد در اسلام گفت این که فقها می‌گویند حکم مرتد قتل است، قرآن هیچ دلالتی بر این مطلب ندارد و در روایات آمده و روایات هم خبر آحاد دارد و با خبر واحد هم نمی‌شود مسئله مهمی به نام قتل را اثبات کرد. من همان موقع جواب دادم و یک جزوه‌ای هم شد، گفتم اولاً، قرآن دلالت دارد از جمله این قضیه که قرآن بعد از اینکه قوم موسی گوساله‌پرست شدند، حضرت موسی که از کوه طور برگشت مردم گفتند ما چکار کنیم، ما اول به رب تو ایمان آوردیم و بعد گوساله‌پرست شدیم حالا چکار کنیم؟ موسی فرمود: «توبوا إلی بارئکم»^[3] توبه کنید، توبه‌ی شما چیست؟ «فاقتلوا انفسکم»، در روایت دارد که کفن پوشیدند پدر پسر را می‌کشت و برادر برادر را می‌کشت.

بنابراین مسئله‌ی ارتداد در تمام ادیان است نه فقط در اسلام، ارتداد که حکمش قتل است و این از احکام اجتماعی اسلام است برخلاف برخی که معتقدند ارتداد یک حکم سیاسی در صدر اسلام بوده و قرآن هم می‌گوید یک عده برای اینکه اسلام را خراب کنند صبح اسلام می‌آوردند و عصر از آن خارج می‌شدند، برای این بوده که اسلام را خراب کنند و اینکه در ارتداد آمد حکمش قتل است این برای صدر اسلام بوده، اما بعداً چنین حکمی وجود نداشته است و تعبیر می‌کردند: «هذا حکم سیاسی» برای بعضی از ازمینه. پاسخ این مطلب روشن است که حکم قتل مرتد عمده‌تاً در روایات صادقین علیهما السلام آمده و در خود قرآن دارد «فاقتلوا انفسکم»، حکم مرتد قتل است.

همچنین توجه به این نکته لازم است که در اصول بحث استصحاب شرایع سابقه را می‌خوانیم (و بعضی‌ها که اهل این مباحث نیستند و می‌گویند این بحث‌ها ثمره‌ای ندارد و اثری ندارد، یکیش همین جاست) که اصلاً فرض کنید ما در اسلام راجع به مرتد هیچ حکمی نداریم، استصحاب شرایع سابقه در شریعت حضرت موسی «فاقتلوا انفسکم» بوده، ما هم باید استصحاب کنیم در شریعت ما همین حکم جاری است.

راه دومی هم وجود دارد و آن این است که چون قرآن و اسلام مهیمن بر ادیان گذشته است «ما انزل علی عیسی، ما انزل علی ابراهیم» و بر همه انبیاء گذشته بوده باید ایمان بیاوریم؛ یعنی آن احکامی که در تورات واقعی است برای ما هم هست، مگر اینکه یک دلیل خاص بیاورد این حکم را نسخ کند و اگر دلیل خاص نباشد آن احکام برای ما هم ثابت است. شریعت‌ها نبوت‌شان تاریخ انقضا دارد وگرنه همین الآن بر حسب آیات قرآن مسلمان آن نیست که فقط «علی ما انزل» بر پیامبر ایمان بیاورد و بگوید: من ایمان دارم بر آنچه که بر پیامبر خاتم حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نازل شده است، بلکه مؤمن کسی است که بر آنچه که بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نازل شده و بر آنچه که بر انبیاء قبل از پیامبر نازل شده ایمان داشته باشد. به این معنا نیست که من ایمان بیاورم که این حکم آنجا بوده، نه! من ایمان به او بیاورم «الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک»^[4].

بنابراین آیه «فاقتلوا انفسکم» هم یکی از احکام اجتماعی است و حکم مرتد یکی از احکام اجتماعی است نه یک حکم مخصوص یک زمان خاص که بگوئیم در آن زمان بوده است! همچنین آیه شریفه: «و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً»^[5] را می‌خواهیم معنا کنیم ببینیم به چه معناست؟ اگر کسی دیگری را به عنوان مرتد کشت، اینجا دیگری را کشته اما «لا یكون ظلماً و عدواناً». با

قطع نظر از این عنوان، حال اگر کسی یقین دارد که الآن به دست داعش می‌افتد و او را مُثله می‌کنند یا او را با شکنجه‌های سختی از بین می‌برند، اینجا اگر خودش را کشت مصداق برای ظلم و عدوان نیست، این «لا یصدق علیه الظلم و العدوان»، در این مصداق که به نظر من روشن است مانعی ندارد.

به بیان دیگر؛ در اینجا ملاک حرمت خودکشی چیست؟ ظلم و عدوان؛ یعنی شما به یک نفسی که امانت الهیه برایتان هست و باید آن را حفظ کنید ظلم می‌کنید. قتل نفس فی حد نفس حرام است منتهی با این قید، البته اگر بگوئیم این قید هست. اگر گفتیم این مقید می‌کند و می‌گوید: «لا تقتلوا انفسکم» برای اینکه این قتل نفس عدوان است، «لأنه عدوان، لأنه ظلم». از این آیه تعلیل را استفاده می‌کنیم، بگوئیم آیه می‌گوید: «و من یفعل ذلک عدواناً» تعلیل برای آن «لا تقتلوا» است، بمنزلة العلة است؛ یعنی کسی که این کار را انجام می‌دهد «یفعل عدواناً و ظلماً»، یا بگوئیم قید می‌زند؛ یعنی قتل نفس دو نوع است: یک قتل نفس عدوانی داریم که انسان بدون علت دیگری خودش را بکشد، اما آنجایی که برای اینکه جانش در اختیار دشمن نیفتد، یقین دارد دشمن او را از بین می‌برد (مثل این‌که قبل از انقلاب مجاهدین و مبارزین قرص‌هایی داشتند که وقتی می‌دیدند گیر ساواک می‌افتند، ساواک هم از اینها اطلاعات فراوانی علیه مجاهدین می‌گیرد می‌خورند و خودشان را از بین می‌بردند)، نه اینکه بگوئیم مصلحت است، اینجا عنوان ظلم را ندارد.

بنابراین در مواردی که ظلم و عدوان نباشد قتل نفس حرام نیست. این مقدمه برای بحث آتانازی که خیلی مورد ابتلاست، که در ایران هم وجود ندارد ولو به شکلی که راجع به دستگاه‌های اکسیژنی که هست اگر مریض خودش کنار بزند تا راحت بشود، این خودش یک بحثی است که جلسه آینده بیان خواهیم نمود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ سوره بقره، آیه 195.

[2] □ سوره نساء، آیه 29.

[3] □ سوره بقره، آیه 54.

[4] □ سوره بقره، آیه 4.

[5] □ سوره نساء، آیه 30.